



... که علم بی خبر افتاد و عقل بی حس شد

سه شنبه ۹ تا جمعه ۱۲ اوت

پیشدرآمد. برای دومین بار در هفته‌های اخیر کوه ولایت زائید. بار اول نوزاد موجود ناقص الخلقه و بدطواری به نام محمود احمدی نژاد بود که حضرت آقا با سربلندی او را روی دامان ملت گرفتار ایران گذاشت. این بار اما نوزاد تازه، فقط وجه کریه و اطوار غریب و قد کوتاه را از نوزاد قبلی و البته پدر مربوطه به ارث نبرده است بلکه پنجه‌های خونین و دندانهای تیز و چشمهای به خون نشسته‌اش، خبر از روزهای سیاهی می‌دهد، که در کف این هیولا، در انتظار ساکنان خانه پدری است. با آنکه کم و بیش می‌دانستیم که خاصه مداح نایب امام زمان و تیر خلاص زن اوین و قاتل دکتر سامی و سید جواد ذبیحی و دکتر محسن بهبهانی و دکتر عبدالرحمن قاسملو و کاک عبدالله قادری و رسول مامند، یعنی پرزیدنت محمود احمدی نژاد، چه کسانی را به عنوان وزیران کابینه‌اش به ولی فقیه معرفی کرده است اما گمان نداشتیم که کار به آنجا کشد که شماری از بدنام‌ترین و سیاه‌ترین عاملان قتل‌های زنجیره‌ای و جنایات و فساد دوران جمهوری ولایت فقیه عهده‌دار عمده‌ترین مسئولیتها در کابینه احمدی نژاد شوند. تعجب آور است که رژیم با وقاحت کامل آدمکش فاسدی مثل مصطفی پورمحمدی را به وزارت کشور منصوب می‌کند و یا سرنوشت فرهنگ و هنر و اندیشه در کشور را به حسین بازجوی ثانی یعنی صفا هرنندی می‌دهد که یکی از عاملان اصلی جنایت تکان دهنده قتل‌های رجال اهل سنت در جنوب کشور در زمان تصدی جانشینی فرماندهی کل سپاه در منطقه سنی نشین هرمزگان و سیستان و بلوچستان و سپس معاونت اطلاعات سپاه و مسئول دفتر سیاسی سپاه پاسداران بود.

او همچنین از اعضای کمیته ویژه‌ای است که تحت ریاست حسین شریعتمداری و با عضویت خسرو خوبان (روح‌الله حسینیان) و محمد باقر ذوالقدر جانشین فرمانده کل سپاه و سردار نجات و سردار نقدی مسئولیت رویارویی با اصلاح طلبان و اهل اندیشه و قلم و زمینه‌سازی برای قتل و بازداشت آنها را عهده‌دار بود.

بله می‌دانستیم که ولی فقیه از وزارت اطلاعاتی که اعضای نهضت آزادی را برانداز نمی‌داند و طرح تصفیه بعضی از نویسندگان و فعالان سیاسی در خارج کشور از درونش به بیرون درز داده می‌شود، راضی نیست و روز و شب حسرت دوران خوش علی جان فلاحیان را می‌کشد اما تصور می‌رفت او برای بقای خود و مصلحت رژیمش هم که شده حداقل کسی مثل حجت الاسلام رئیسی معاون قوه قضائیه را به وزارت اطلاعات منصوب می‌کند و نه کسی همچون محسنی اژه‌ای را که دست‌هایی تا به مرفق آلوده از خون آزادیخواهان و اهل نظر و قلم در داخل و خارج کشور دارد.

می‌شد تصور کرد که جانشین شمشانی در وزارت دفاع فردی از افسران سپاه باشد که مطیع ولی فقیه است اما در عین حال به اندازه شمشانی استعداد مدیریت دارد و دستش هم آلوده نیست. نه این که کسی را برگزیند همچون برادر سردار حاج مصطفی محمد نجار که با پرونده قطوری از فساد اخلاقی و مالی در دوران جنگ و شرکت مستقیم در سرکوبهای خونین در کردستان و خوزستان و افسریه و قزوین حتی در درون حوزه فرماندهی سپاه شخصی منفور و مورد کراهت است. وقتی غلامحسین الهام (که با ۷ رأی به عضویت شورای نگهبان انتخاب شد آنهم پس از آنکه سه بار مجلس عضویت او را رد کرد) با آن سوابق درخشان در دشمنی با آزادیخواهان و پرونده سازی برای منتقدان ولایت فقیه، مسئول حوزه ریاست جمهوری و مدیر دفتر احمدی نژاد می‌شود و سید احمد موسوی کارگردان عملیات گروگانگیری شهروندان غربی در بیروت به معاونت احمدی نژاد در امور پارلمانی و حقوقی منصوب می‌شود می‌توان پیش‌بینی کرد چه روزهایی پیش روی ما خواهد بود. (در طول عمر جمهوری اسلامی این معاونت همه گاه در اختیار فردی بود که از یک جایگاه حداقل نزد اهل اندیشه و حقوقدانان برخوردار باشد و گاهی نیز معاون پارلمانی و حقوقی نخست وزیر و بعداً رئیس جمهوری، با فرهنگ‌ترین چهره کابینه بودند. حسن حبیبی، دکتر افتخار جهرمی، عطاءالله مهاجرانی، محمدعلی ابطحی و سرانجام مجید انصاری در دولت‌های قبلی این سمت را دارا بودند)

از وزیر خارجه احمدی نژاد چه بگویم که هنوز هم مطبوعات ترکیه و دولت‌مردان این کشور خاطره سفیری را که شخصا قتل تنی چند از نظامیان وابسته به نهضت مقاومت ملی و سازمان درفش کاویانی را هنگام سفارتش در ترکیه، سرپرستی کرده بود و نیز در جریان ربودن دو تن از اعضای سازمان مجاهدین و انتقال آنها در صندوق عقب اتومبیل نمره سیاسی جناب سفیر، مباشرت کامل داشت گهگاه یاد می‌کنند. از گذشته

حضرت منوچهر متکی بگویم که در آغاز انقلاب در دره گز و گنبد و گرگان در مقام رئیس کمیته و مسئول سپاه، مشارکت کامل در قلع و قمع آزادیخواهان و به ویژه ترکنها داشته است. همین آقا وقتی به سفارت به ژاپن رفت، چنان حسابهای بانکی خود را از پورسانت‌های دریافتی از شرکت‌های ژاپنی و باج و حق ویژه گرفتن از کارگران ایرانی انباشت که اینک به یکی از قانونهای جمهوری ولایت فقیه تبدیل شده است. در انتخابات مجلس هفتم متکی بیش از دو میلیارد تومان خرج کرد تا به مجلس بازگردد. و در انتخابات ریاست جمهوری نیز او از کسانی بود که میلیونها تومان به ستاد انتخاباتی احمدی‌نژاد کمک کرد. رژیم اگر ذره‌ای عقل داشت به جای متکی، حداقل علی اکبر صالحی نماینده سابق ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را به وزارت خارجه برمی‌گزید که هم سواد این کار را دارد و هم ژست و ظاهرش به یک دیپلمات شباهت دارد.

برادر علی اکبر اشعری وزیر آموزش و پرورش کسی است که جهت تصفیه روزنامه همشهری از اصلاح طلبان نیم بند توسط احمدی‌نژاد و با تأیید حاج سردار عزت ضرغامی از تلویزیون به همشهری رفت. یادتان باشد قبلاً با برکناری عطریانفر، تیم شیخ عطار (آخوی یکی از مباشران قتل دکتر بختیار) به همشهری اعزام و کار تصفیه را عهده‌دار شده بود اما احمدی‌نژاد حتی او را نیز تحمل نکرد و اشعری را به روزنامه فرستاد تا بلائی را که حسین بازجو شریعتمداری بر سر کیهان درآورد بر سر خبرنگاران و کارکنان همشهری نازل کند.

جناب وزیر نیرو پرویز فتح نیز نشان از دو کس دارد هم در خدمت اطلاعات سپاه بوده و هم در مقام فرمانده لشکر ویژه سپاه بعد از جنگ در پروژه ساختن سدهای قلابی نقش فرماندهی و مسئولیت مستقیم داشته است بالاتر از این فارغ‌التحصیل دانشگاه امام حسین هم هست. سید مهدی هاشمی وزیر رفاه، علی رضا طهماسبی وزیر صنایع، علی رضا احمدی وزیر تعاون، محمدرضا اسکندری وزیر جهاد کشاورزی، محمد سلیمانی وزیر ارتباطات و فن آوری و حتی محمد مهدی زاهدی وزیر علوم نیز از سرسپردگان سپاه هستند. وزیر نفت احمدی‌نژاد، علی سعیدلو که از کارگردانان ستاد انتخاباتی او و مشیر و مشاورش در شهرداری و انجمن شهر تهران بود. تحفه دیگری است که سر در آخور اطلاعات سپاه داشته است و مسئولیت مهم وزارت نفت به او داده می‌شود که دانش و معرفتش از نفت لابد منحصر به خریدن نفت در روزگاری است که هنوز سری توی سرها درنیاورده بود و شاید هم نظیر همکار والاتبارش محمد جهرمی در یاخچی آباد و یا صفائی‌قم شاگرد نفت فروشی بوده است. چنین کابینه‌ای حقا جای افتخار هم دارد.

این روزها صدمین سالروز پیروزی انقلاب مشروطیت است. اسامی وزرای دوران هفتاد و چهار ساله مشروطیت را تا پیش از انقلاب یکبار دیگر مرور کنید. اصلاً همان کابینه اول پس از مشروطیت را نگاه کنید. انسان هرچقدر هم بی‌اعتنا به سیاست و سرنوشت وطنش باشد نمی‌تواند احساس شرم نکند و دلش به درد نیاید که یک صد سال پس از قیام مشروطیت ملاک عضویت در کابینه شرکت مستقیم در حداقل دو سه قتل و اعدام و پرونده سازی برای آزادیخواهان و گروگانگیری و فساد اخلاقی و دزدی باشد. آقای پورمحمدی وزیر محترم کشور، در زمانی که قائم‌مقام فلاحیان بود، برنامه‌های ویژه برای آسایش جسم و روح حضرت والا جناب وزیر را سرپرستی می‌کرد. ترتیب سفر خانم فاطمه قائم‌مقامی را به آلمان سه روز پیش از دیدار جناب وزیر از آلمان می‌داد و زمانی که فلاحیان به زیارت به مشهد می‌رفت پیشاپیش مثل دوران شاه شهید، پرچهای را به باغ ملک آباد می‌فرستاد تا وزیر اطلاعات ولی فقیه سر بی‌زن زمین مگذارد. همین آقا در جریان قتل همسر پسرعمویش در قم که از بعضی اعمال فلاحیان سر درآورده بود، چنان پرونده را ماستمالی کرد و با کمک محسنی‌اژه‌ای بیگناهی را به عنوان قاتل بالای دار فرستاد که سه چهار ماه بعد از جنایت، همه سر و صداها خوابید و کسی دیگر از آن بانوی نجیب بیگناه که معلم مدرسه بود سخنی به میان نیاورد.

حسین صفار هرندی به اتفاق شریکش حسین بازجو، مسئول مستقیم بازجویی و شکنجه زنده یاد سعیدی سیرجانی و شمار دیگری از اهل اندیشه و فرهنگ بود. و زمانی که سیرجانی را با دادن شیاف پتاسیم به او که دچار یبوست سخت در زندان شده بود به رقص مرگ و زجر و نعره درد کشیدن واداشتند او نیز در کنار شریعتمداری و سعید امامی و عالیخانی و موسوی‌نژاد - کاظمی - دست می‌زد و شادی می‌کرد.

اهل اندیشه از دوران سپاه وزارت مصطفی میرسلیم خاطره‌های تلخی دارند. میرسلیمی که روزگاری در جمع روشن اندیشان و به اصطلاح ملی‌های حلقه نوکران ولی فقیه جا داشت. تردیدی ندارم که دوران صفار هرندی چنان تاریک و سخت خواهد بود که خیلی‌ها حسرت روزهای میرسلیم را خواهند خورد. گزینه احمدی‌نژاد برای وزارت دارائی و اقتصاد داود دانش جعفری کسی است که هنوز در دوران اقتصاد استالینی زندگی می‌کند و قطب اقتصادی‌اش رهبر کره شمالی است (در این زمینه مثل اربابش نایب امام زمان فکر می‌کند) برای او، راه حل از میان برداشتن مشکلات اقتصادی کشور، کوپنی کردن همه چیز است از زرشک و واجبی گرفته تا نفس کشیدن و حمام کردن.

با این کابینه درخشان نباید سکوت کرد. نباید ترسید چون ولی فقیه از ما می‌ترسد. تا آنجا که دستور می‌دهد سایتهای اینترنتی ما را فیلتر کنند. او می‌ترسد که مردم سوابق نوکران جدیدش را بدانند و از پرونده‌های سپاه آنها باخبر شوند. وظیفه یکایک ما است که به اندازه توان خود در شناساندن چهره واقعی و گذشته وزرای کابینه محمود احمدی‌نژاد تلاش کنیم. در عین حال اگر احمدی‌نژاد موفق شد به آمریکا سفر کند،

همه آنها که حداقل در حوزه واشنگتن و نیویورک زندگی می کنند مسئولیت دارند با اجتماع در برابر سازمان ملل به جهانیان اعلام کنند این خاصه مداح ولی فقیه و تیر خلاص زن اوین، رئیس جمهوری ما نیست و حق ندارد به نام مردم ایران در مجمع عمومی سازمان ملل سخن گوید.

شنبه ۱۳ تا دوشنبه ۱۵ اوت

تحریف تاریخ یا فراموشی

۱- دو سال قبل در همین ستون مطالبی را به نقل از محمد خاتمی (ابووفا) یکی از بنیانگذاران سپاه پاسداران که هیچ نسبتی هم با محمد خاتمی رئیس جمهوری سابق ندارد بازگو کردم و نیز از زندانی شدن او توسط حزب الله لبنان و سپس تحویل او به وزارت اطلاعات و بیش از ۱۸ ماه اسارت در زندان ولی فقیه نوشتم. اخیراً یکی از محافظان سابق ارکان نظام «عبدالله قاسمی» که مدتی است از کشور گریخته و به مخالفان جمهوری ولایت فقیه پیوسته است، در گفتگویی مطالبی را در رابطه با گذشته خود و ابووفا عنوان کرده که دور از واقعیت است و می تواند ناشی از فراموشی و یا اشتباه قاسمی در یادآوری گذشته باشد. او مدعی است که ابووفا زبان فرانسه و عربی می داند و در پاریس زندگی می کند. البته ابووفا عربی می داند چون متولد و بزرگ شده عراق است اما نه در فرانسه زندگی می کند و نه از فرانسه چیزی می داند. او در اشاره به ارتباط محمد خاتمی با برادران «باریکانی» از پاسداران سرشناس و محافظان و افراد مورد اعتماد سران نظام می گوید محمود باریکانی با خواهر ابووفا ازدواج کرد حال آنکه این محمد خاتمی (ابووفا) است که با خواهر محمود ازدواج کرده است. اینکه چرا من تصمیم گرفتم خطاهای قاسمی را تصحیح کنم بیشتر از آن رو است که قاسمی در جایی به طور تلویحی به نقش ابووفا در ترور دکتر شاپور بختیار اشاره می کند. در حالی که واقعیت این است که خاتمی کسی بود که جزئیات ماجرا و آدمهای پشت پرده طرح ترور را به دست انیس نقاش فاش کرد و بابت این کار سالها متحمل شکنجه و زجر و زندان شد. من خود از محمد خاتمی (ابووفا) مطالب تکان دهنده ای را در باره اعمال سپاه در لبنان، ماجرای برکناری و طرح کشتن عباس زمانی (ابوشریف) نخستین فرمانده سپاه که امروز در سخت ترین شرایط مالی و جانی در پاکستان زندگی می کند، جریان برکناری آقای منتظری و... شنیده ام که امیدوارم در آینده ای نزدیک در کتاب تازه ام این مطالب را به تفصیل بازگو کنم.

این پرنده مردنی است

۲- آن روزهایی که شعر پری شادخت شعر امروز را می خواندیم که «پرواز را به خاطر بسپار / پرنده مردنی است» نگاه ما به جهان رنگ مرگ داشت. اصولاً پیش از انقلاب اگر کسی در مقابله با مأموران پلیس و نیروهای امنیتی به قتل می رسید، برای آنهایی که با رویای انقلاب به خواب می رفتند، در جایگاه قهرمانان قرار می گرفت و هیچکس نمی پرسید فلان چریکی که قبل از کشته شدنش دو تا پاسبان را کشته و یک رهگذر نیز به تیر خشم و کین او به خاک افتاده است، چه پاسخی برای خانواده قربانیان خود دارد و آیا می توان با این توجیه که هدف برپائی انقلاب و سرنوشتی نظام است بنابراین وسیله توجیه پذیر است و مرگ سه چهار تا آدم حتی اگر بیگناه باشند مهم نیست چون غایت نجات جامعه و خوشبختی عامه است، ویرانی بنیاد خانواده هائی بیگناه را امری عادی تلقی کرد؟

رژیم با همین توجیه هزاران تن را به قتل رساند. سعید امامی می گفت اگر بیگناهی سنگر دشمن شد می توان او را کشت تا مانع از بروز فتنه شد. امروز اما نگاه اکثریت مردم ایران رو به زندگی دارد. به جز اهالی اهالی ولایت فقیه کمتر کسی را می توان یافت که مرگ برایش هدف شود.

این نوع نگرش متعلق به پیروان اسلام ناب انقلابی محمدی در دو وجه طالبانی و القاعده ای و ولایت فقیه ای است.

به همین دلیل نیز سعید مرتضوی و اربابش راه رهائی خود را از مخمصه ای که به آن گرفتار شده اند در مرگ اکبر گنجی می بینند حال آنکه زندگی کردن گنجی باید هدف و آرزوی ما باشد. و تلاش همه ما در این روزها که اعتصاب غذای گنجی از مرز دو ماه عبور کرده است باید در جهت قانع کردن او به پایان دادن به اعتصاب غذایی باشد. گنجی با زنده ماندن پیروز می شود و خروج سرفرازانه اش از بیمارستان حتی به سوی زندان، چهارستون کاخ سیدعلی رهبر را خواهد لرزاند. گنجی با زنده ماندن، سعید مرتضوی را می میراند. او باید باشد و با صدایش که اینک در همه جهان طنین دارد، فریاد زند «خامنه ای باید برود». من این هفته نیز با شنیدن صدای پراز درد معصومه شفیعی همسر فداکار او گریستم. چنان همه زنان عاشق که تا پای جان بر سر دفاع از همسر و فرزندان و خانه و کاشانه خود می ایستند و نیز ایستاده است، مثل سرو، و با مقاومت و اراده پرشکوه خود هر روز بیشتر حقارت سعید مرتضوی و اربابش را آشکار می کند. گنجی باید زنده از بیمارستان بیرون آید. این حکم تاریخ است و آرزوی ملتی به بزرگی ملت ایران.

سرنوشت قانون اساسی عراق

۳- لابد تا امروز مطابق قول و قرارهایی که رهبران دولت موقت عراق و زعمای احزاب و گروههای سیاسی و نژادی این کشور از پیش نهاده اند، پیش نویس قانون اساسی عراق به اطلاع مردم این کشور رسیده است و این روزها شاهد همه پرسی برای تصویب آن هستیم. در شماره های

گذشته در رابطه با نقاط مورد اختلاف گروههای مؤثر و نمایندگان مذاهب و اقوام مختلف عراقی مطالبی ذکر شده اما چند موضوع تا آخرین روزها مانع از آن بود که تفاهم کلی بر سر پیش نویس قانون اساسی، به وجود آید. حداقل سه مورد از موارد اختلاف بر سر اصولی بود که از ارکان ولایت فقیه در ایران به عراق صادر شده بود. (دکتر عطاءالله مهاجرانی وزیر ارشاد سابق هفته پیش مقاله‌ای نوشت که در الشرق الاوسط به چاپ رسید. جالب این که او یعنی مردی که طی ۲۶ سال گذشته همه گاه در حاکمیت مقامی رفیع داشته است به عراقیها توصیه می کرد زیر بار موارد مبهم و شبهه برانگیز نروند و جلوی مداخله روحانیون را در امور اجرائی و قانون گذاری از همین حالا سد کنند. زیر بار ارگانهائی مثل شورای نگهبان نروند و ولی فقیه هم برای خود نتراشند و وضع مردم ایران درس عبرتی برای آنها باشد.)

باری آقای عبدالعزیز حکیم رهبر مجلس اعلا درست سه چهار روز مانده به عرضه قانون اساسی به مردم در سخنانی به مناسبت سالروز قتل برادرش محمد باقر حکیم خواستار برخورداری شیعیان جنوب عراق از خودمختاری شد. در حالی که در قانون اداره دولت، فقط برای کردها این حق به رسمیت شناخته شده و در مورد بقیه استانها نیز اصل عدم تمرکز و اختیارات محدود استانی به رسمیت شناخته شده است.

کاملا پیدا بود که این سخن حکیم با هدایت رهبر ارکستر ولایت در تهران عنوان شده است. واکنش تند کردها، سنی ها و شیعیان روشن اندیش و سکولار نسبت به سخنان حکیم، خوشبختانه این بازی جمهوری ولایت فقیه را از همان ابتدا، رسوا کرد. موضوع دوم نام حکومت عراق بود. حکیم و شرکای الدعوه‌ای او می خواستند کنار اسم جمهوری عراق یک کلمه اسلامی هم بگذارند. بارزانی و طالبانی و ایاد علاوی به شدت با این امر مخالفت کردند و سرانجام حرف خود را به کرسی نشاندند. موضوع سوم نقش زنان در نظام آینده و حدود و آزادی آنها بود. حکیم مدعی بود که باید زنان فقط در چهارچوب آزادیهای ذکر شده در قوانین شریعت آزادی داشته باشند. تعیین سهمیه ۲۵ درصدی برای آنها در پارلمان نیز مورد مخالفت حکیم و دیگر اسلامی‌های عراق بود. سرانجام آزادیخواهان سکولار عراق حرف خود را به کرسی نشاندند. در رابطه با جایگاه شریعت در قانونگذاری نیز نظر حکیم و اسلامی‌ها که اصرار داشتند «اسلام به عنوان منبع اصلی قانون گذاری» در قانون اساسی ذکر شود مورد مخالفت قرار گرفت. و بنابراین شد که اسلام یکی از منابع قانونگذاری باشد.